

کیمیایگر

پائولو کوئیلو
ترجمہ حسین نعیمی



ketabtala

کویتلو، پائولو، ۱۹۷۷-م.

Coelho, Paulo

کیسیا گرا پائولو کویتلو، ترجمه حسین نعیمی

تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۳

۲۲۳ ص

مجموعه ادبیات ترجمه

شابک: ۵-۲۲۶-۶۲۰-۹۶۲-۹۷۸

عنوان اصلی: O alquimista, 2001

داستان‌های برزیلی -- قرن ۲۰م.

شناسه افزوده: نعیمی، حسین، ۱۳۱۷ -- مترجم

رده‌بندی کنگره: دب ۱۳۹۳ ک۹۹/۱۷/۱۷۱۹۸

رده‌بندی دبیر: ۸۶۹/۳۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۶۲۹۹۳



PEFC FSC

Paper from well-managed forests
and controlled sources.

کاغذ این کتاب از جنگل‌ها و منابع
کاملاً مدیریت‌شده تهیه شده است.

کیمیاء

پائولو کوئیلو
ترجمہ حسین نعیمی





کیمیاسگر

پائولو کونیلو

ترجمه حسین نعیمی

مطرح جلد: علی زحیم

مجموعه ادبیات ترجمه

چاپ هشتم و یکم: ۱۴۰۱ / ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نشر ثالث

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۴۰-۴۴۶-۵

همه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است.

قیمت: ۹۸۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / شماره ۱۵۰ / طبقه چهارم

فروشگاه شماره یک: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / شماره ۱۴۸

فروشگاه شماره دو: اتوبان شهید همت / مجتمع ایران مال / طبقه G3 / شماره ۱۸۳

فروشگاه شماره سه: پاسداران / میدان هروی / مجتمع هدیشمال / طبقه ششم

تلفن گویا: ۸۸۳۱۰۷۰۰ - ۸۸۳۱۰۵۰۰ - ۸۸۳۰۲۳۳۷ - ۸۸۳۰۲۳۳۶-۷

salesspublication.com @salesspublication

به زی

کیمیایگر به راز آفرینش می رسد و آن را در اختیار می گیرد.

به: ه ن

تپه‌های شنی با وزش باد جابجا می‌شوند،

ولی...

صحرا همیشه صحرا باقی می‌ماند.

...

این است...

افسانه عشق.

۳۸. به درستی که آن‌ها در راه بودند. «او» وارد دهکده‌ای شد. زنی به نام مارتا [اورا] میزبان شد.
۳۹. این زن خواهری داشت مریم نام [که] در محضر حضرت می‌نشست و کلام [اورا] می‌شنید.
۴۰. مارتا، برعکس، [با] کارهای مختلف [خود را] مشغول می‌کرد. به «او» نزدیک شد. گفت: «ای حضرت ناراحت نمی‌شوی [که] خواهرم همه کارها [را] به من وا گذاشت. پس به او بگو [که] به من کمک کند.»
۴۱. برای جواب، حضرت او را گفت: «مارتا، مارتا، تو [خود را] نگران می‌کنی و با کارهای زیاد ناراحت می‌شوی.»
۴۲. کارها [ی] کمی هستند [که] اهمیت دارند. یک قسمت خوب [آن را] مریم انتخاب کرد [که] از او گرفته نمی‌شود.

(انجیل لوقا ۱۰، ۴۲-۳۸)

پیشگفتار

کیمیاگر کتابی بدون جلد را به دست گرفت که به همراه کاروان آورده بودند، با این همه توانست نویسنده‌اش را بشناسد: اسکار وایلد¹. آن را ورق زد و به افسانه نارسیس² رسید. کیمیاگر، قصه نارسیس را می‌شناخت.

جوان زیبایی [به نام نارسیس] هر روز، در آبیگری صورت خود را می‌دید و به تماشای زیبایی خود می‌نشست تا... تا که روزی محو زیبایی خود شد؛ در آب افتاد و غرق شد. در آبیگر، گلی روید به نام... نرکس.

اسکار وایلد، تعبیر تغزلی بر افسانه داشت و پایانش را چنین نوشته بود:

از مرگ نارسیس، پریان کوهستان³، به کنار آن آبیگر رسیدند که روزگاری از آبی شفاف و شیرین سرشار بود و اکنون جامی لبریز از اشک‌های تلخ... فرشتگان پرسیدند: «چرا اشک می‌ریزی؟» آبیگر گفت: «برای نارسیس گریه می‌کنم.»
گفتند: «تعجبی ندارد، ما همه وقت، در تمامی جنگل‌ها به دنبال آن

1. Oscar wild

2. Narcisse

3. Les Oréades

آفریده زیباروی بودیم ولی... فقط تو می توانستی، هر روز، در مقابل

زیبایی او به سجده در آیی...»

آبگیر پرسید: «نارسیس مگر زیبا هم بود؟»

با تعجب جواب دادند:

«چه کسی بهتر از تو خبر داشت؟»

بر ساحل تو خیم می شد.

در آیینه ات هر روز، نقش رخ خود می دید.»

آبگیر لحظه ای خاموش شد، پس آن گاه گفت:

«برای نارسیس گریه می کنم ولی هرگز زیبایی او را ندیدم.

برای نارسیس گریه می کنم چون هر بار که بر ساحل من خیم می شد، در

آینه چشمانش، زیبایی خود را می دیدم.»

کیمیاگر گفت: «این است یک افسانه زیبا.»

کیمیایگر قصهٔ چوپانی اسپانیایی به نام سانتیاگو
است که در رؤیای خود محل گنجی مدفون را در
حوالی اهرام مصر می‌بیند و رهسپار یافتنش می‌شود.

«زمانی که واقعاً خواستار چیزی هستی، باید بدانی
که این خواسته در ضمیر جهان متولد شده است و
تو، فقط مأمور انجام دادنش بر روی زمین هستی.
حتی اگر فقط هوس سفر کردن باشد یا ازدواج با یک
دختر بازرگان... یا جستجوی گنج. روح دنیا از
خوشبختی یا بدبختی هوس یا حسادت مردم
انباشته است. هیچ نیست مگر یک چیز تکمیل
"حدیث خویش" که آن هم، تنها اجبار انسان
هست. وقتی خواستار چیزی هستی، همهٔ جهان در
تکاپوی آن است که تو به خواسته‌ات برسی.»

